

نویافته‌هایی از تاریخ ادبیات ایران

«اعلامی چند از کهگیلویه»

سیدمحمد طباطبائی بهبهانی (منصور)*

چکیده

کهگیلویه تاریخی بخش وسیعی است در غرب فارس که امروزه بین استانهای خوزستان، کهگیلویه و بویر احمد و بوشهر تقسیم شده است. نام کهگیلویه در سده‌های آغازین اسلامی بر نواحی شمالی کوره باستانی ارجان (ارغان) یا قلمرو ایل بویر احمد اطلاق می‌شده و پس از ویرانی شهر ارجان (کرسی کوره ارجان) در سده ششم هجری، کم‌کم این نام به تمام کوره ارجان تسری یافت. نگارنده طی تتبعات طولانی که پیرامون تاریخ و رجال این سامان داشته، با دانشمندانی از این سرزمین مواجه شده است که به راستی از حلقات مفقوده تاریخ علم یا تاریخ ادبیات ایران به‌شمارند و تاریخنگاران ادبیات از آنان سخنی به میان نیاورده‌اند، یا چنان‌که شایسته است به آنان نپرداخته‌اند؛ در حالی‌که از دانشمندان برجسته روزگار خود بوده‌اند و دست‌نوشته تصانیف برخی از آنان در کتابخانه‌های مهم جهان بصورت موجود است.

* استادیار گروه ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

اینان عبارت‌اند از: جمال‌الدین عبدالحمید کهگیلویی معروف به «صاحب‌البحر»، بهاء‌الدین عثمان کهگیلویی، نظام‌الدین اسحاق کهگیلویی، نورالدین جهانگیر کهگیلویی، مهدی قلی «سلطان» کهگیلویی، کمال‌الدین عبدالعزیز کهگیلویی.

واژه‌های کلیدی: ارّجان، کهگیلویه، جمال‌الدین عبدالحمید کهگیلویی «صاحب‌البحر»، بهاء‌الدین عثمان کهگیلویی، نظام‌الدین اسحاق کهگیلویی، نورالدین جهانگیر کهگیلویی.

مقدمه

در این مقالت برسر آنیم تا دانشمندانی از سرزمین کهگیلویه را — که در عین جلالت قدر و نام‌آوری به دانش در روزگار خود، امروزه برای ما گمنام‌اند — به اختصار معرفی کنیم. نخست گزارشی مختصر در باره تاریخچه این سرزمین خواهیم آورد و پس از آن بر سر اصل سخن خواهیم رفت.

کهگیلویه نامی است جانشین کوره باستانی «ارگان» یا «رام‌قباد» که پارسیان آن را «ارغان» می‌نامیدند و اعرابش، پس از فتح ایران، ارّجان یا ارّجان خواندند. این سرزمین یکی از پنج کوره بزرگ پارس و غربی‌ترین زمین آنجا بوده است و «دربند پارس» که مرز پارس و خوزستان بوده، در همین کوره قرار داشته است که نام دیگر آن «تنگ تیکو» یا «تنگ تکاب» است و جنگ اسکندر مقدونی با سپاهیان ایران به سرکردگی آریو برزن در همین تنگه روی داده است. پنج کوره پارس بنا به گزارش منابع جغرافیایی تاریخی عبارت‌اند از:

۱. کوره اردشیر که کرسی آن «شهر جور» یا «فیروزآباد» کنونی بوده است.
 ۲. کوره استخر که کرسی آن همان شهر «استخر» بوده است نزدیک تخت جمشید.
 ۳. کوره دارابگرد، کرسی آن شهر «داراب» قدیم است.
 ۴. کوره شاپور، کرسی آن «بیشاپور» نزدیک کازرون.
 ۵. کوره قباد، کرسی آن شهر «ارگان» یا «ارغان» نزدیک بهبهان.
- کواذ یا قباد پسر پیروز ساسانی — که به سال ۴۸۸م بر تخت شاهی نشست —

در اواخر سال ۵۰۲م به روم شرقی (بیزانس) یورش برد و شهرهای آمد و میافارقین را گشود و مردمان آنجا را اسیر کرد و به ایران کوچانید، و آنان را — که مورخان نزدیک هفتاد هزار تن برآورد کرده‌اند — در منطقه ارگان بین پارس و خوزستان نشاند. او این شهر را «ابزقباد» یا «وه آمد کواذ» نامید و یکی از پنج کوره پارس قرار داد و بخشهایی از رامهرمز و کوره شاپور و کوره اردشیرخره و کوره اصفهان را بدان پیوست. جمله مورخان عهد اسلامی بر گزارشی که گذشت، متفق‌اند (نگ: قزوینی، آثارالبلاد، ص ۱۹؛ ابن فقیه، مختصرالبلدان، ص ۱۲؛ حمزه اصفهانی، تاریخ، ص ۵۴، طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۴۱، ثعالبی، غررالسیر ص ۵۹۴؛ مجمل‌التواریخ، ص ۷۴، یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳، انصاری، نخبه‌الدهر، ص ۱۷۷).

از آن پس این سرزمین به «کوره قباد» یا «رام قباد» نامبردار گشت و نیز به نام قدیمش: «ارگان» یا «ارغان» نامیده می‌شد. حدود جغرافیایی استان یا کوره ارگان در روزگار ساسانیان چنین بوده است: از جنوب غرب به دورق یا سُرُق، از غرب و شمال غرب به رامهرمز، از شمال و شمال شرق به بیشاپور و از جنوب شرق به اردشیرخره و به دریای پارس محدود بوده است که این مرزها همچنان پس از گشودن ایران به دست مسلمانان به رسمیت شناخته شد (گاوبه ۱۳۵۹: ۱۱).

کرسی یا مرکز این کوره، شهر ارگان یا ارجان بوده است که درست میانه شیراز و اهواز بود؛ چنان‌که دوری آن از هر یک از دو شهر، شصت فرسنگ کاروانی بوده است و بقایای این شهر باستانی در ده کیلومتری شمال بهبهان موجود است.

ویرانی ارجان

این شهر تا نیمه قرن پنجم هجری در کمال آبادانی و رونق بود، ولی از اواخر قرن پنجم، به سبب زلزله سهمناک سال ۴۷۸ق — که ابن اثیر در الکامل (ج ۱۰، ص ۱۴۰) از آن سخن می‌گوید — و نیز در اوایل قرن ششم، به علت تاخت و تاز اسماعیلیان مقیم اطراف ارجان، و دست‌اندازی آنان به شبکه آبرسانی پیشرفته

شهر، این کلان‌شهر باستانی رو به تباهی رفت و ویرانی‌اش فرا رسید؛ حدود یک قرن با تباهی و انحطاط دست‌وپنجه نرم کرد و از اواخر قرن ششم تا نیمه دوم قرن هشتم یعنی پایان روزگار مغولان، کمابیش کجدار و مریز به زندگی خود ادامه داد؛ چنان‌که حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* (ص ۱۲۹) — که در قرن هفتم تألیف شده — خبر از ویرانی آنجا می‌دهد.

ارجان نیمه‌جان در نیمه دوم قرن هشتم کاملاً تهی از سکنه گشت و آخرین بازماندگان آن سامان به نیم فرسخی جنوبی ارجان رفتند و شهر جدید بهبهان را ساختند که پیش از این، روستایی به همین نام بود. از اواخر قرن هشتم در منابع تاریخی دیگر نامی از کوره یا استان ارجان و کرسی آن به همین نام نیست و به جای آن نام «کهگیلویه» یا معرب آن «جبل جیلویه» بر همگی این سامان اطلاق می‌گردد که دارالاماره آن بهبهان بوده است.

کهگیلویه (جبل جیلویه)

نام کهگیلویه یا معرب آن جبل جیلویه، از قرن هشتم هجری بدین سو، جانشین نام باستانی ارجان، و شهر بهبهان جانشین شهر ارجان گشت. و تمام نواحی کوره قدیم ارجان را کهگیلویه نامیدند.

چنان‌که در منابع قدیم همچون *فارسنامه* ابن بلخی آمده است، حدود قرن چهارم، پنج طایفه از کردان شام به ناحیه کوهستانی فارس (کهگیلویه امروزی) کوچیدند که به هر یک از آن طوایف زم یا رومه می‌گفتند و «رومه» در کردی طایفه و قبیله یا ایل را گویند. و جغرافیدانان قدیم مسلمان، مجموع طوایف نامبرده و محل زندگی آنان را «رموم‌الاکراد» می‌گفتند و یکی از آن پنج طایفه کرد را «رومه گیلویه» یا «زم گیلویه» می‌گفتند که مهم‌ترین آنها نیز به شمار می‌رفت، و رفته‌رفته نام آن عشیره بر محل زندگی‌شان که نواحی کوهستانی شمال ولایت ارجان بود اطلاق شد (لیسترنج ۱۳۷۷: ۲۷۸).

چنان‌که از گفته ابن بلخی در *فارسنامه* (ص ۱۴۸) برمی‌آید، هسته اولیه

کهگیلویه در نزدیکی سمیرم، و مرز شمالی رود خِرسان بوده است و مرکز این ناحیه «زیز» نامیده می‌شد و این همان ناحیتی است که قلمرو ایل بویراحمد بوده و امروزه به «بویراحمد سردسیر» مشهور است. از گزارش ابن بلخی در *فارسنامه* به خوبی برمی‌آید که در آغاز کهگیلویه فقط بر همان ناحیه اطلاق می‌شد و تا اوایل قرن ششم هجری غیر از ناحیه مزبور را کهگیلویه نمی‌نامیده‌اند. به قول هاینس گاوبه، چنان‌که از *زندگینامه اسکندر میرزا* برمی‌آید، حتی نواحی بلاد شاپور (دهدشت) را در آن روزگار کهگیلویه نمی‌گفته‌اند.

این نام که در اصل صرفاً بر بخش شمالی کوره ارّجان اطلاق می‌شد، از قرن هشتم به این سو، بعد از ویرانی کامل شهر ارّجان، رفته‌رفته بر تمام آن کوره غالب شد (گاوبه ۱۳۵۹: ۱۱۳-۱۱۴). و چنان‌که از اسناد و مآخذ روزگار تیموری برمی‌آید، این ناحیه در آن دوره رسماً «کهگیلویه» یا معرب آن «جبل جیلویه» نامیده می‌شد؛ و این سنت در تمام روزگار صفوی ادامه یافت. در اواسط روزگار قاجار نام دارالاماره این ولایت، یعنی بهبهان، بر نام کهگیلویه غلبه یافت و کل این ناحیه را «بهبهان و کهگیلویه» می‌گفتند که گاه نام بهبهان بر تمام این نواحی اطلاق می‌شد؛ چنان‌که طبق تقسیمات کشوری تا سال ۱۳۴۰ کل کهگیلویه و بویراحمد امروزی یکی از توابع چهارگانه بهبهان به شمار می‌آمد. (نک: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «بهبهان»).

وجه تسمیه

دو وجه برای نام کهگیلویه ذکر شده است:

۱. فسایی (*فارسنامه*، ج ۲، ص ۱۴۶۷) آورده است که «گیلو» همان میوه زالزالک یا کیالک است که این ناحیه به سبب بسیاری درخت آن میوه به کوه گیلویه شهرت یافته است.

۲. محمود باور مؤلف کتاب *کهگیلویه و ایلات آن گوید*: برخی مطلعین محلی گویند: «گیلو» نام یکی از سپهداران فضلویه حاکم لر بزرگ بوده است که چندی

این ناحیه را محل تاخت و تاز خود قرار داده، از آنجا به همسایگان یورش می‌برد؛ از همین رو این نواحی به «کوه گیلویه» نامبردار شد (باور ۱۳۲۴: ۷). نگارنده گوید: البته طبق معمول وجه تسمیه ولایات دیگر، هیچ یک از این دو وجه قابل اثبات یا رد نیست.

حدود جغرافیایی کهگیلویه

حدود جغرافیایی کوره قدیم ارّجان کمابیش در قالب جدید کهگیلویه حفظ شد و مرزهای این ولایت که از صفویه تا قاجاریه دست نخورده بود، بنا به گزارش فسائی در *فارسنامه* (ج ۲، ص ۱۶۴۷) چنین است:

درازای آن از قریه نارمه تل خسروی از ناحیه بویراحمد تا قریه شیرونک از ناحیه لیراوی دشت ۸۴ فرسخ. پنهای آن از قریه انا ناحیه باوی تا قریه ابوالفارس ناحیه حومه بهبهان ۳۶ فرسخ، محدود است از جانب مشرق به نواحی ممسنی و بلوک دزگرد و نواحی سرحد شش ناحیه، و از طرف شمال به نواحی بختیاری، و از طرف مغرب به بلوک رامهرمز و نواحی فلاحی و از سمت جنوب به دریای پارس و نواحی دشتستان و ماهور میلاتی.

بنا به گزارش همو نواحی کوهگیلویه بر دو قسمت بوده است: قسمت مشرق و شمالی آن را که وسیع‌تر، و بیشتر آن کوهستان است، کوه گیلویه و پشت‌کوه گویند و قسمت جنوبی آن را «زیر کوه و بهبهان» گویند.

پشت‌کوه در اصل سه ناحیه بوده است: ۱. ناحیه بلاد شاپور، ۲. ناحیه تل خسروی، ۳. ناحیه رون.

و زیرکوه نیز پنج ناحیه بوده است: ۱. باشت باوی، ۲. حومه ارّجان (بهبهان)، ۳. زیدون، ۴. کوه مره، ۵. لیراوی (همان، ج ۲، ص ۱۴۶۹).

شایان ذکر اینکه نواحی رامهرمز، شادگان، هندیجان و معشور (ماهشهر) تا سال ۱۲۵۸ جزء کهگیلویه بود، و از آن پس به خوزستان پیوست. (باور ۱۳۲۴: ص ۶) وسعت این سامان چنان است که به قول فسائی، در نواحی سردسیر «سرحد»

در شبهای آخر تابستان، آبهای کم عمق یخ می‌بندد، و مملو از درختان سردسیری همچون گردو است. و نواحی گرمسیر آن که از بهبهان تا بندر دیلم را دربرمی‌گیرد، تابستانش جانفرساست و معدن درختان گرمسیری همچون سدر و نخل است. همان‌گونه که گذشت، در این مقاله شرح حال تنی چند از اعلام منسوب به کهگیلویه را عرضه خواهیم کرد و هر چند طبق تعیین حدود جغرافیای تاریخی، تمام منسوبین به بهبهان به راستی منسوب به کهگیلویه نیز هستند؛ ولی در این مقاله بنا را بر آن نهاده‌ام که فقط شرح حال اعلامی را که به کهگیلویه منسوب‌اند بیاورم.

۱. اسحاق کهگیلویی (زنده در: ۷۶۴)

نظام‌الدین اسحاق کهگیلویی، از علمای قرن هشتم و از شاگردان محمدبن یوسف بن علی بن محمد کرمانی، از ادبای آن قرن است. او ظاهراً از طلاب مدارس بغداد بود و در پایان نسخه‌ای از *مفتاح العلوم* سکاکی، اجازه محمدبن یوسف یاد شده به نظام‌الدین کهگیلویی دیده می‌شود که از مجاز او را با وصف «نظام‌الملة والدین اسحاق الکوهکیلویی» یاد کرده است. وی اجازه را به تاریخ ربیع‌الاول سال ۷۶۴ در خانه‌اش، واقع در محلت «درب العدالة»، جنب جامع خلیفه در بغداد صادر کرده است. نسخه یاد شده به شماره ۱۵۶۶ در کتابخانه مرعشی موجود است.

مأخذ: فهرست مرعشی، ج ۴، ص ۳۷۷؛ میراث ماندگار، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. نورالدین جهانگیر کهگیلویی (قرن هفتم)

نورالدین جهانگیر کهگیلویی، از دانشمندان قرن هفتم هجری و معاصر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بود. او پرسشی فلسفی در باب مجهول مطلق که «المجهول المطلق لا یمکن الحکم علیه» از رشیدالدین همدانی داشته و خواجه نیز رساله‌ای مستقل در پاسخ وی نگاشته است تحت‌عنوان «سؤال و جواب

نورالدین کهگیلویی».

نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه «گنج‌بخش» پاکستان، ضمن مجموعه شماره ۱۳۷۸۹ موجود، و به گفته احمد منزوی (ج ۶، ص ۱۷۲) به چاپ عکسی رسیده است.

۴. مولانا عبدالحمید «صاحب البحر» کهگیلویی (۶۴۸-۷۳۰ق)

جمال‌الدین عبدالحمید بن عبدالرحمن کهگیلویی، مشهور به «صاحب البحر الصغیر» از فقهای بزرگ شافعی قرن هفتم هجری بوده که در شیراز سکونت داشته است. در مآخذ موجود، نسبت وی «جیلویی» یا «جیل جیلویی» آمده که همان معرب نسبت به کهگیلویه است. اسنوی در *طبقات الشافعیة* در باره وی گوید: «فقیه سترگی بود که بهره فراوانی از علوم داشت و سخت پرهیزگار و پارسا بود.»

به تاریخ ۶۴۸ق در کهگیلویه ولادت یافت و ظاهراً مراحل تحصیل را بیشتر در شیراز طی کرد. به گفته همان اسنوی. در سفری که به قزوین داشته، در چهل روز کتاب *الحاوی الصغیر*، تألیف نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی (م ۶۰۶) را که از امهات متون فقه شافعی است، بر فرزند مصنف بخواند و چون به وطن برگشت، *البحر الحاوی* را در شرح و تحریر آن نگاشت و از خود نیز فوایدی بدان افزود. نام دیگر این کتاب در منابع، *تحریر الفتاوی* ثبت شده که به حدس نگارنده، بخشی از نام کتاب است، با این توضیح که نام کامل کتاب *البحر الحاوی فی تحریر الفتاوی* است و برخی جزء اول و برخی جزء دوم آن را گفته‌اند.

باری، مولانای «صاحب البحر» در شیراز به تدریس و افاده نیز اشتغال داشته و به تصریح *شد الایزار*، امام ناصرالدین محمود بن مسعود شیرازی، در جلسات مشترکی که با صاحب عنوان بر مزار پدرش، علامه ضیاءالدین مسعود شیرازی، واقع در بقعه ابو عبدالله خفیف شیرازی داشته، بخشی از کتاب *البحر الحاوی* را بر او خوانده است.

او به سال ۷۱۷ق حج گزارد و بنا به گفته *العقود اللؤلؤیة* از همان راه عازم یمن گشت و بدون قصد اقامت، به شهر تعز از بلاد یمن وارد شد. همو گوید: هیچ

کس آگاه‌تر از وی به کتاب *الحاوی‌الصغیر* قزوینی به یمن پای نگذاشته است. باری پس از ورود مولانا به تعز، قاضی آن دیار، عمر بن ابی بکر عراف، در ذی‌عُدینه از او دیدن کرد و به اصرار از او درخواست که بماند. او نیز پذیرفت و بماند. در میهمانسرای مدرسه مؤیدیه درسگاهی برای وی ترتیب دادند و او از آن پس شروع به تدریس کرد. چون پاره‌ای از ایام را به افاضت و تدریس گذراند، رنجوری بر وی چیره گشت و از بوبکر جبرئیل پوزش خواست تا به دیار خویش بازگردد. در این بین، میانه او و ابن‌الادیب — که سمتش بر نگارنده معلوم نشد — رنجشی سخت حاصل گردید که او نیز تمام اسباب آسایش وی را سلب کرد.

مولانا جمال نیز سلطان وقت یمن، یعنی ملک مجاهد رسولی، را به شفاعت برانگیخت، ولی او هر چند در سفارش وی به ابن‌الادیب نامه نگاشت، او وقعی ننهاده و هر بار مولانا را سر دواند تا اینکه مولانا دلتنگ و ملول از تعز به عدن کوچید و عاقبت در ربیع‌الاول سال ۷۳۰ق در ۸۲ سالگی در میانه راه درگذشت. این گزارش از وفات وی، با آنچه اسنوی در *طبقات الشافعیة* و ابن‌عماد در *شذرات الذهب* در باره مرگ وی در کهگیلویه در همان تاریخ گفته‌اند، نمی‌سازد. در *شذرات الذهب* کتاب دیگری به نام *العجالة* بدو نسبت داده‌اند که موضوع آن روشن نشد.

نگارنده در مقاله‌ای که تحت عنوان «سندی کهن از بقعه شاه بابا ولی بهبهان» به تاریخ بهار ۱۳۸۱ش در مجله «وقف، میراث جاویدان» به چاپ رسانده، دچار خطایی شده که در اینجا استدراک می‌شود: در آنجا صاحب‌عنوان، با مولانا جمال‌الدین حسین بهبهانی، مشهور به «شاه بابویه ولی» یکی دانسته شده، حال آنکه صاحب‌عنوان، چنان‌که گذشت، به تاریخ ۷۳۰ق درگذشته، ولی مولانا جمال‌الدین حسین به تاریخ ۸۲۶ق، یعنی نود و اندی سال بعد از مرگ صاحب‌عنوان در مراسم غسل و تجهیز حاجی ناصرالدین عمر مرشدی شرکت جسته است. و بین این دو شخص، حدود یک قرن فاصله هست.

از عوامل این خطا، غیر از اشتراک این دو نفر در لقب جمال‌الدین، این بود که در سند مزبور، نام و نسب وی چنین ضبط شده است: «مولانا جمال‌الدین حسین بن قوام‌الدین هاییل بن مولانا سیف‌الدین عبدالولی بن حسین بن احمد بن عبدالوهاب بن صدرالدین علی‌القاضی صاحب البحر الحاوی الصغیر».

با توجه به اینکه صاحب عنوان، علاوه بر دارا بودن لقب «جمال‌الدین» به «صاحب‌البحر» نیز شهرت داشته، به محض دیدن این نسب، وصف «صاحب‌البحر» را مربوط به مولانا جمال‌الدین حسین بهبهانی دانستم، حال آنکه لقب از آن نیای ششم مولانا جمال، یعنی صدرالدین علی‌قاضی است.

آیا به راستی دو نفر با شهرت «صاحب‌البحر» در فاصله زمانی کم و برخاسته از یک حوزه جغرافیایی، کمی بعید نیست؟ آنچه ممکن است پاسخ داد اینکه وصف مزبور در سند شاه بابویه به صورت «صاحب‌البحر الحاوی الصغیر» ضبط شده است و شاید همین قید «صغیر» برای تمییز وی از کس دیگر با همین لقب بوده است که ظاهراً همین صاحب عنوان می‌باشد (نک: وقف، میراث جاویدان، سال دهم ۱۳۸۱، ص ۱۹، ۲۰؛ عمری، معدن الدرر، ص ۱۲۴ و ۱۰۴، اسنوی، طبقات، ج ۱، ص ۲۹۱؛ جنید شیرازی، شد الأزار، ص ۷۱-۷۲؛ خزرچی، العقود، ج ۲، ص ۱۵؛ ابن عماد، شذرات، ج ۶، ص ۱۴۴؛ زرکلی، الأعلام، ج ۵، ص ۴۹؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۲۳۲؛ معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۱۰۱؛ مجلّة النصاب (مستقیم زاده)، نسخه عکسی، کتابخانه مجلس).

۵. کمال‌الدین عبدالعزیز کهگیلویی

کمال‌الدین عبدالعزیز کهگیلویی از ادیبان و دانشمندان روزگار خود بوده است. ابن الفوطی (مجمع، ج ۴، ص ۱۸۲) در باره او گوید: شأنی والا داشت و این ابیات را به خط وی دیده‌ام:

له قلم یعنوا له کلّ صارم و تصدّه الخطیّة الشمر شرعاً
إذا قطّه يوماً و أحراه کاتباً و قد صار من نفس الکریمه أدرعاً

يقول هو العبد الذی فیہ قد رُوی اَطيعوا له لوکان عبداً مجدداً

۶. مولانا بهاء‌الدین عثمان کهگیلویی (... - ۷۸۲)

بهاء‌الدین عثمان بن علی بن ابی بکر بن علی شافعی قاضی کهگیلویی، ابوالمحاسن از فقهای شافعی مذهب و مفتی مذاهب چهارگانه سنت و جماعت و مقیم شیراز بوده است. ولادتش پیش از ۷۰۰ ق در کهگیلویه روی داد. در هجده سالگی از کهگیلویه به شیراز رفت و در مدرسه فزاریه به تحصیل پرداخت. سپس برای تکمیل تحصیلات راهی تبریز شد و به خدمت مولانا علاء‌الدین طاووسی، مولانا فخرالدین جاربردی (م ۷۴۶)، مولانا شرف‌الدین حسن طیبی (م ۷۴۳) و مولانا شمس‌الدین محمد بن مظفر خطیبی خلخالی (م ۷۴۵) رسید، از یک‌یک این بزرگان استفاده‌ها کرد و به شیراز برگشت. وی همچنین از عزالدین بن جماعه که از همگنان خودش بود، حدیث شنوده است.

وی پس از بازگشت به شیراز، متصدی تدریس در «مدرسه عضدیه» گردید و چون روزانه از درس و بحث فراغت حاصل می‌کرد، به تألیف می‌پرداخت؛ در همان حال به حل و فصل مرافعات و اختلافات مردم، و حل مشکلات آنان، عیادت بیماران و تفقد از دوستان و شاگردان و خدمتکاران می‌پرداخت و از هیچ‌کدام باز نمی‌ماند و غافل نمی‌شد. او همچنین در بازار رویگران شیراز مدرسه‌ای بنا نهاد و چون به سال ۷۶۷ ق شاه شجاع کرمانی شیراز را تصرف کرد و به اجرای قوانین شرع در شیراز همت گماشت، مولانا بهاء‌الدین را برای اجرای حکم شرع برگزید و منصب قضا و اجرای احکام را بدو تفویض کرد. محمود کتبی در تاریخ آل مظفر در این باره گوید: «شاه شجاع مسند قضا را به مکانت شافعی‌الزمان، سلطان الفقهاء فی الدوران، مولانا بهاء‌الدین عثمان کوه گیلوئی تزئین فرمود.»

و محمد قزوینی در ذیل شرح حال وی در سندالآزار گوید:

از کتاب جغرافیای تاریخی حافظ ابرو صریحاً بر می‌آید که پس از گرفتاری

امیر مبارزالدین محمدبن مظفر به دست پسران شاه شجاع و شاه محمود در سنه ۷۵۹ یا ۷۶۰ و کور کردن ایشان او را، و محبوس کردن وی را در قلعه طبرک اصفهان و سپس در قلعه سفید فارس، واسطه مذکرات صلح بین شاه شجاع و پدر محبوسش در این قلعه اخیر، همین قاضی بهاءالدین کهگیلویی بوده است.

وی سه بار به حج مشرف گشت و در پایان عمر، به گوشه عزت آرمد و سرانجام به سال ۷۸۲ق در شیراز وفات یافت و در همان مدرسه‌ای که خود بنا نهاده بود، کنار مسجد جامع عتیق به خاک سپرده شد. شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی (م ۷۹۲) قطعه ذیل را در تاریخ وفات وی سرود:

بهاء‌الحق والدین طاب مثواه امام سنت و شیخ جماعت
چو می‌رفت از جهان این بیت می‌گفت بر اهل فضل و ارباب براعت
به طاعت قرب ایزد می‌توان یافت قدم در نه، اگر هست استطاعت
بدین دستور، تاریخ وفاتش برون آر از حروف «قرب طاعت»

۳. سلطان کهگیلویی (... - ۱۰۲۷ق)

مهدی قلی سلطان بن اسفندیارخان بن خلیل خان افشار کهگیلویی، متخلص به «سلطان»، ادیب، شاعر، عارف و موسیقیدان، از اعیان افشاریه کهگیلویه و از ملازمان شاه عباس اول و مورد توجه وی بوده است. تقی اوحدی گوید:

زبده الاقران، فخرالانام، امیرزاده خوش طبیعت سیاح، مهدی قلی سلطان
پسرزاده خلیل خان کهگیلویه‌ای است. مدتی است که در هند سیاحت می‌نماید.
طنبور را خوب می‌نوازد. و الحق از یاران اهل است و طبیعتی هموار درست
دارد. در سنه هزار و بیست و یک او را در گجرات دیدم.

عبدالباقی نهاوندی، به خلاف اوحدی، وی را برادرزاده خلیل خان مزبور می‌داند و در باره او می‌گوید: «حکومت کهگیلویه به آبا و اجداد او تعلق داشته، و تقدم و پیشوایی افشار، اباً عن جدّ به ایشان متعلق بوده، و در خدمت شاهان صفوی

صاحب اقتدار و کارگزار بوده‌اند.»

پس از قلع و قمع طایفه افشار در عهد شاه عباس اول، مهدی قلی سلطان، که نخست منظور نظر تربیت وی بوده و همواره در ملازمت به سر می‌برده است، بر اثر سعایتی که در باره او کردند، از بیم جان به هندوستان شتافت، به حضور جلال‌الدین اکبرشاه و شاهزاده سلیم (جهانگیر) راه یافت. در هنگام توجه خانخانان عبدالرحیم‌خان به فتح دکن، از کومکیان وی شده و در «خاندیس» و «برار» جاگیر یافته، و در سلک منصب‌داران عمده پادشاهی درآمد است؛ اما چیزی نگذشته که به مقام و منصب پشت پازده، درویشی و ترک و تجرید پیشه کرده است. شعر را نیکو می‌فهمد و در موسیقی مهارتی تمام دارد و طنبور را بغایت پرسوز می‌نوازد. و تتبع اشعار قدما نموده، و به جهت موزونیت ذاتی به گفتن ابیات و غزل می‌پردازد.

تقی اوحدی گوید:

وقتی جهت ملا نظیری شعری گفته، در مجلس گذرانید. مولوی به جایزه برخاسته، پای او را بوسید که تلافی مالی و جاهی به تو، درخور تو نمی‌توانم کرد. غرض اگرچه بزرگ‌زاده‌ای فهیم است، بسی کیفیت و فطرت او راست. به روش استاد «کردی» طنبوری، تارهای بسیار بر طنبور خود افزود. تا به هند آمده، اصلاً ملازمت پادشاهان و سلاطین اختیار نکرده. بعدها افزوده است: در سنه هزار و بیست و هفت درگذشت.

از اوست:

تا شیوه ما مدام دُرْدآشامی است کام دو جهان بر دل ما ناکامی است
یارب! چه بلا کشیم کاندرا همه عمر آرام دلِ رمیده، بی‌آرامی است

ماییم که مهتاب به گز پیماییم خورشید به گل همیشه می‌انداییم
افسوس که عمر رفت و ما ز آینده بر مدت عمرِ رفته می‌افزاییم

ز آب حیوان و دم عیسی همین نام است و بس
نشئه‌ای کو جان دمد در تن، می و جام است و بس
تلخکامی بین که با این شوربختی عهداست
مایه عیش مدامم راح گلفام است و بس
با نشان و نام شد هر بی‌هنر، «سلطان»! بس است
حیف باشد چون تویی در هند گمنام است و بس

شایان ذکر اینکه گلچین معانی در *کاروان هند*، وی را یک بار تحت عنوان «مهدی کهگیلویه‌ای» ذکر کرده و دیگر بار به عنوان «سلطان افشار»؛ و ظاهراً توجه به یکی بودن این دو نداشته است (نک: گلچین معانی ۱۳۶۹: ۱/ ۵۶۱-۵۶۲؛ ۲/ ۱۳۸۳؛ نهاوندی، *مآثر رحیمی*، ج ۳، ص ۱۶۳۸-۱۶۴۲؛ اوحدی، *عرفات*، ج ۶، ص ۳۱۲۲).

تصانیف:

۱. *ایجاز المختصر لابن الحاجب* که تلخیصی است از *المختصر ابن حاجب* در اصول فقه.
۲. *بیان الفتاوی بشرح الحاوی در فروع فقه شافعی*.

نسخه‌ها: مکتبه الأوقاف العامّة، شماره ۳۵۹۷ (برگ ۷۵۱-۷۵۶).

الطهطاوی، فقه، شماره ۳۰ (برگ ۲۲۲-۱۷۳).

المکتبه السلیمانیه، قسم البایان، ۸/۱۴ ت ۳۵۹، ورقه ۲۷۶.

دارالکتب المصریه، شماره ۳۱.

۳. *الرساله البالغه فی الاجتهاد*.

۴. *شرح الشامل الصغیر فی الفقه*. اصل کتاب از ابن المفسّر است و شاید این ابن المفسّر همان عبدالله بن محمد دمشقی شافعی (م ۲۴۵ق) باشد. نسخه‌ای از این

کتاب در کتابخانه طرخان والده سلطان به شماره ۱۱۷ موجود است.

۵. شرح المنظومة فی الفرائض.

۶. شرح ینابیع الأحکام؛ ناتمام مانده.

۷. المشیخة، مشتمل بر اسانیدش در حدیث است. جنید شیرازی در شدّ الإزار
گوید: صاحب عنوان این کتابش را، و اجازه روایت از تمام طرق اسانیدش را به
من داد (جنید، شدّ الإزار، ص ۳۶۱-۳۶۵؛ فسایی، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۳۱۱؛
جنید، هزارمزار، ص ۳۸۹؛ رکن‌زاده، دانشمندان، ج ۱، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ ستوده ۱۳۴۶؛
۱۵۵؛ تاریخ آل مظفر، (محمود گیتی)، ص ۷۰۲-۷۰۳؛ دیوان حافظ، ص ۳۲۰؛ فهرست
الکتب العربیة بدارالکتب المصریة بالقاهرة، ج ۵، ص ۵۰۲؛ معجم تاریخ التراث
الإسلامی فی مکتبات العالم، ج ۳، ص ۱۹۴۹؛ بغدادی، ایضاح، ج ۱، ص ۲۰۶؛ هدیه
العارفین، ج ۱، ص ۶۵۶؛ ابن حجر، الدرر، ج ۲، ص ۴۴۳؛ تاریخ مفصل شیراز، ص
۵۷۶؛ مشیخة الجنید (خطی). جغرافیای تاریخی حافظ ابرو).

پی‌نوشتها

۱. شاید: پستی!

منابع

- ابن اثیر، الكامل فی التّاریخ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶-۱۴۰۸ق.
- ابن الفوطی، مجمع الآداب فی معجم الألقاب، تحقیق محمد الکاظم، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، مؤسسة الطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق.
- ابن بلخی، فارسنامه، به اهتمام جلال‌الدین طهرانی، طهران، مطبعة مهر، ۱۳۱۳ش / ۱۳۵۳ق.
- ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ق.
- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، تحقیق مصطفی عبدالقادر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
- ابن فقیه، احمد بن محمد، مختصر البلدان، لیدن، ۱۳۰۸ق.
- اسنوی، عبدالرحیم، طبقات الشافعیة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۷م.
- انصاری دمشقی، محمد بن ابی طالب، نخبة الدهر، پترزبورگ، مطبعة الاکادمیة الامبراطوریة، ۱۸۶۵م.

- اوحدی بلیانی، محمدبن، عرفات العاشقین، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ ش.
- باور، محمود، ۱۳۲۴، کهگیلویه و ایلات آن، شرکت سهامی چاپ.
- بغدادی، اسماعیل، ایضاح المکنون عن أسامی الکتب والفنون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲ م.
- تصحیح: عبدالحسین نوائی، تاریخ آل مظفر، محمد کتبی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، تاریخ غررالسیر، طهران، مکتبه الاسدی، [بی تا].
- جزائری، عبدالله بن نورالدین، تذکره شوشتتر، به تصحیح خان بهادر مولابخش و محمد هدایت حسین، کلکته، بیستس مشن پریس، ۱۳۴۳ ق / ۱۹۲۴ م.
- جنید شیرازی، شدالازار فی مزارات شیراز، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، نوید، ۱۳۶۶.
- حافظ ابرو، عبدالله بن عبدالله، جغرافیای تاریخی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- حسینقلی ستوده، ۱۳۴۶، تاریخ آل مظفر، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶ ش.
- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، برلین [بی تا].
- خزرچی، علی بن حسن، العقود اللؤلؤیه، به تصحیح محمد بسیونی عسل، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۱ م.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، زیر نظر محمد معین، سید جعفر شهیدی، دانشگاه تهران و روزنه.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه الشعراء، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، ۱۳۶۴-۱۳۶۶.
- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، دانشمندان و سخن سرايان فارس، تهران، اسلامیه، [بی تا].
- زکریابن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ویسبادن، [بی تا].
- حافظ، دیوان، به تصحیح قزوینی و غنی، تهران، اقبال، ۱۳۶۴.
- صبا، محمد مظفر، تذکره روز روشن، به تصحیح محمدحسین رکن زاده آدمیت، تهران، کتابخانه رازی، ۱۳۴۳ ش.
- قره بلوط، علیرضا و احمد طوران، معجم تاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، ترکیه، دارالعقبه، قیصری، [بی تا].
- جنید شیرازی، عیسی بن، هزار مزار، به تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴ ش.
- فسایی، حسن، فارسنامه ناصری، به تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.
- لیسترنج، گای، ۱۳۷۷، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مجمل التواریخ و التفصص، به تصحیح محمدتقی بهار، به همت محمد رضانی، [بی جا]، [بی تا].
- جریر طبری، محمدبن، تاریخ، بیروت، رواع التراث العربی، ۱۳۸۲ ق.

- عمری مرشدی، محمدبن سلیمان، معدن الدرر، به تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی، تهران، کازرونیه، ۱۳۸۳ش.
- منزوی، احمد، فهرستواره کتابهای فارسی، تهران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، نسخه خطی دانشگاه تهران، ش ۳۳۴۲.
- _____ تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸.
- نهاوندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- گاوبه، هاینس، ۱۳۵۹، ارجان و کهگیلویه، ترجمه سعید فرهودی، تصحیح احمد اقتداری، تهران، انجمن آثار ملی.
- همائی، جلال‌الدین، ۱۳۸۱، تاریخ اصفهان (البنیه و عمارات)، به کوشش ماهدخت‌بانو همایی، تهران، هما.
- وقف میراث جاویدان، سال دهم.
- یاقوت حموی، معجم البلدان، تهران، مکتبه الأسدی، ۱۳۴۴ش / ۱۹۶۵م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی